|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 12  مدت زمان: 28.22 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 3.24 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 6.46 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين  مالك، اوسع و اعم از مَلِك  در جملهٔ مباركهٔ \*«مالك يوم الدين»\*(1) عنايت فرموديد كه مالك از نظر سعهٴ شمول اعم از مَلِك است يعني گسترده‌تر است. زيرا مَلِك از مُلك است و خود مُلك هم زير پوشش مالكيت خداست. يعني همانطوري كه خداي سبحان سماوات و ارض را مالك است، مُلك را، سلطنت را هم مالك است. همانطوري كه اصل شيء را مالك است، فرمانروايي آن شيء را هم مالك است. كه مي‌گوييم: \*«قل اللهم مالك الملك»\*(2) همانطوري كه سماوات و ارض مِلك خداست، مُلك و سلطنت بر سماوات و ارض هم مال خداست. گاهي اين مُلك را به كسي اعطا مي‌كند \*«يؤتي ملكه من يشاء»\*(3) اين نفوذ را به هر كه بخواهد مي‌دهد. يوسف صديق به خداي سبحان عرض كرد: \*«آتيتني من الملك»\*(4) به ما مُلك دادي، نفوذ و سلطنت دادي. پس همانطوري كه اصل اشيا را خداي سبحان مالك است،‌ سلطه و نفوذ در آنها را هم خدا مالك است. از اين جهت مالك كه قرائت مشهوري است، گرچه ديگران كه مَلِك قرائت كرده‌اند بيش از كساني‌اند كه مالك قرائت كرده‌اند، اما مالك فعلاً يك قرائت مشهوري است. اين ظاهراً اعم است از مَلِك به حسب شمول.  ظهور مالكيّت مطلقه در قيامت  عمده در مسئلهٴ اضافي اين مالك به يوم الدين است كه خداي سبحان در روز جزا يعني روز قيامت مالك مي‌شود يا الان هم مالك هست منتها روز قيامت معلوم مي‌شود كه او مالك بود. اين طور نيست كه خداي سبحان در دنيا مالك نباشد و در قيامت مالك بشود. بلكه الان هم مالك است و در قيامت هم مالك است. منتها در قيامت معلوم مي‌شود كه خداوند مالك هست و فرمانرواست و لا غير.  مالكيّت خدا و نفى مالكيت غير خدا در آيات قرآن  در قرآن كريم يك بخش از آيات را ملاحظه فرموده‌ايد، كه فرمود: \*«لله ملك السموات و الارض»\*(5) بخش ديگر آياتي است كه مي‌گويد اصلاً خدا شريك ندارد \*«لم يكن له شريك في الملك»\*(6) پس اينكه فرمود: \*«لله ملك السموات و الارض»\*(7) اگر از اين لسان حصر استفاده نشود، از آن لسان سلبي صريح، حصر استفاده مي‌شود. كه فرمود: \*«لم يكن له شريك في الملك»\*(8) هيچ احدي شريك سلطنت خداي سبحان نيست. و اين نكره در سياق نفي هم مفيد عموم است. \*«لم يكن له شريك في الملك»\*(9) و خداي سبحان مؤمنيني را مي‌پذيرد و تشويق مي‌كند كه به هيچ نحو براي خدا شريك قائل نباشند. لذا در آن كريمه مي‌فرمايد به اينكه: \*«لا يشركون بي شيئا»\*(10) كه اين هم نكره در سياق نفي است، هر گونه شركي را نفي مي‌كند. موحد راستين كسي است كه براي خداي سبحان در هيچ امر شريك قائل نباشد. پس اين آيه كه مي‌گويد: \*«لم يكن له شريك في الملك»\*(11) مطلق شرك را سلب مي‌كند. قهراً ملك و سلطنت و نفوذ از آن خداست. از اينها ظاهرتر آياتي است كه صريحاً به پيامبر دستور مي‌دهد، مي‌فرمايد بگو من مالك چيزي نيستم براي خودم چه رسد براي شما. آن هم در سورهٔ يونس هست آيهٔ 49 \*«قل لا أملك لنفسي ضراً و لا نفعاً الا ما شاء الله»\*(12) من براي خودم مالك سود و زيان نيستم مگر آنچه را كه خداي سبحان بخواهد. يا در سورهٔ اعراف اينچنين مي‌فرمايد، آيهٔ 188 \*«قل لا أملك لنفسي نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله»\*(13) من مالك هيچ چيز نيستم يعني تكويناً هيچ چيزي ملك من نيست. و اما آنچه را موساي كليم (سلام‌الله‌عليه) فرمود: \*«اني لا املك الا نفسي و اخي»\*(14) آن راجع به تشريع است نه راجع به تكوين نه يعني خدايا من مالك خودم هستم. و برادر من هم مالك خودش است، نه، تا با آيهٔ سورهٔ اعراف و سورهٔ يونس مباين باشد. در سورهٔ اعراف و سورهٔ يونس خداي سبحان به رسولش فرمود: \*«قل لا أملك لنفسي نفعاً و لا ضراً»\*(15) بگو من مالك سود و زيان نيستم. آنجا كه موساي كليم مي‌گويد: \*«لا املك الا نفسي و اخي»\*(16) نه يعني من مالك نفس خودم هستم و برادر من هم مالك نفس خودش هست، تكويناً. بلكه به اين معناست خدايا تو كه دستور دادي مردم هدايت بشوند ما پيامت را برسانيم، من فقط اختيار خودم را داشتم كه ايمان بياورم، برادر من هم اختيار خودش را داشت كه ايمان بياورد. ما ديگر اختيار مردم را نداريم. اين مسئله تشريع هست و تكليف. و اين كريمهٔ \*«لا املك الا نفسي و اخي»\*(17) نه يعني من فقط مالك خودم هستم و مالك برادرم هستم. \*«لا املك الا نفسي و اخي»\*(18) كه اخي عطف بر نفسي باشد و مفعول باشد براي املك، اين چنين نيست. (اني لا املك الا نفسي) و (اخي هم لا يملك الا نفسه)، من مالك خودم هستم و ايمان آوردم، برادر من هم فقط مالك خودش هست و ايمان آورد. ديگر قدرت ايمان آوردن مردم در اختيار ما نيست. پس آنچه كه موساي كليم (سلام‌الله‌عليه) اثبات مي‌كند ناظر به تشريع است و تكليف، آنچه را كه خداي سبحان در سورهٔ اعراف و سورهٔ يونس به رسولش فرمود: \*«قل لا أملك لنفسي نفعاً و لا ضراً»\*(19) راجع به تكوين است كه بحث ما هم دربارهٴ‌ تكوين است. يعني چيزي در جهان هستي ملك احدي نيست الا خداي سبحان.  سؤال...  جواب: بله ديگر. تشريعي كه به انسان اختيار دادند كه انسان اگر ايمان آورد نفع مي‌برد و ايمان نياورد ضرر مي‌برد. آني كه نظام هستي را تأمين مي‌كند كلاً سراسر به اختيار خداي سبحان است. انسان مكلّف فقط در همين حد تشريع مي‌تواند نفع و ضرر خود را تعيين كند \*«انا هديناه السبيل إمّا شاكراً و اما كفوراً»\*(20) پس اينكه خداي سبحان گاهي به القول المطلق مي‌فرمايد: \*«لم يكن له شريك في الملك»\*(21) گاهي هم به رسولش مي‌فرمايد: بگو من مالك چيزي نيستم. پيداست كه در دنيا و آخرت احدي مالك چيزي نيست الا خدا. و همين معنا را قرآن كريم باز مي‌كند، مي‌فرمايد: غير خدا اگر بخواهد مالك چيزي باشد چهار نحو تصور دارد كه سه نحوش تصديقاً محال است يك نحوش تصديقاً ممكن است، آن هم مربوط به اذن ماست اين را در سورهٔ سبأ بيان فرمودند، سورهٔ سبأ آيهٔ 22 اين است. مي‌فرمايد به اينكه: (شماها كه بتهايي را مي‌پرستيد برآنيد كه از اين بتها كاري ساخته است. اگر يك موجودي در نظام تكوين بخواهد كاري از او ساخته باشد، چهار جور تصور دارد؛ اول آنكه بالاستقلال مالك ذره‌اي از ذرات جهان هستي باشد، بالاستقلال. دوم اينكه بالاستقلال مالك ذره‌اي نباشد ولي بالمشاركت مالك باشد. يعني شريك خدا باشد شريك در مالكيت. سوم آنكه نه بالاستقلال مالك ذره‌اي باشد و نه بالمشاركت مالك باشد بلكه خدا مالك هست و رب ولي او پشتيبان و ظهير و دستيار و كمك خداست. اين سه. چهارم اينكه نه بالاستقلال مالك باشد، نه بالشركت مالك باشد، نه به عنوان ظهير و دستيار و معين سمتي داشته باشد، بلكه به عنوان شفيع حق تصرف داشته باشد تا بتواند با شفاعت در عالم كاري انجام بدهد. قرآن آن سه قسمش را محال مي‌داند، قسم چهارم را ممكن مي‌داند ولي مي‌گويد به اذن خداي سبحان است و آن به انبيا و اوليا اذن داده است و ملائكه و به ديگران اذن نمي‌دهد. در سورهٔ سبأ آيهٔ 22 اين است. 22 و 23 \*«قل ادعوا الذين زعمتم من دون الله»\*(22) به بت‌پرستان مي‌گويد به اينكه آن بتهايي كه معبود شما هستند آنها را بخوانيد ببينيد از آنها چه كاري ساخته است. \*«زعمتم من دون الله لا يملكون مثقال ذرة في السموات و لا في الارض»\*(23) اين الههٔ شما به ثقل يك ذره‌اي در آسمان يا زمين مالك نيستند. مثقال يعني آن ثقل. نه مثقال همان واحدي كه در بازار معروف است. آن مراد نيست. مثقال ذره يعني به ثقل يك ذره، به وزن يك ذره. كه آن هرگز با اين معيارهاي عادي قابل توزين و سنجش نيست. \*«لا يملكون مثقال ذره في السموات و لا في الارض»\*(24) اين قسم اول است كه چيزي بالاستقلال مالك ذره‌اي باشد چه در آسمان چه در زمين، محال است.  دو، \*«و ما لهم فيهما من شرك»\*(25)؛ الههٔ شما درآسمان و زمين نه تنها بالاستقلال مالك ذره‌اي نيستند بالاشتراك هم سهمي در ذره‌اي ندارد كه بالمشاركة مالك باشد. اولي نفي بالاستقلال بود، دومي نفي بالاشتراك است. سوم \*«و ما له منهم من ظهير»\*(26)؛ يعني هيچ موجودي از موجودات آسماني يا زميني كه به نام آلهه معروف شدند ظهير و مظاهر و پشتيبان و دستيار خدا هم نيستند، در مالكيت. كه خدا بالاستقلال مالك باشد اينها كمك و ظهير و پشتيبان خدا باشند. اين هم محال است. اين سه قسم. پس غير خدا ذره‌اي را بخواهد بالاستقلال يا بالاشتراك يا بالمظاهره مالك باشد، محال است. اين سه قسم را قرآن نفي كرد. ماند قسم چهارم كه مسئلهٴ شفاعت است. فرمود: \*«و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن أذن له»\*(27)  معناى شفاعت، جفت شدن عدل و رحمت  مگر اينكه اينها بتوانند شفاعت كنند يعني با تضرع با ابتهال به درگاه خداي سبحان اين قدر راه داشته باشند كه عدل خدا با رحمت خدا ضميمه بشود و حساب مردم را با شفع و جفت شدن عدل و رحمت رسيدگي بكنند. چون اگر خداي سبحان بخواهد فقط روي عدل رفتار بكند كار دشوار است. اگر رحمتش ضميمهٴ عدل بشود كه اين شفع است اين جفت است و اين شفاعت است، آنگاه كار آسان است. اينكه مي‌گوييم: «اللهم عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك» يعني با اسم حسن عدل با ما رفتار نكن. بلكه اسم حسن فضل و عدل دوتايي در محكمه از ما حساب بكشند خلاصه. كه رحمت و فضلت با عدلت شفع و جفت بشود. اين امر ممكن است، محال نيست كه موجودي از موجودات جهان امكان شفيع باشد عند الله يعني وساطت كند براي شفاعت الا اينكه اين مربوط به اذن خداي سبحان است. لذا فرمود: \*«و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن أذن له»\*(28) شفاعت نافع نيست مگر با شفاعت كسي كه مأذون باشد. و خداي سبحان به ائمه و انبيا و اوليايش اذن داده است نه به اين بتها. پس از اين بتها هيچ كاري ساخته نيست. فتحصل كه غير خدا ذره‌اي را در نظام هستي نه بالاستقلال نه بالمشاركه نه بالمظاهره مالك نيست.  منطق و انديشهٴ فرعوني  اگر اين چنين است پس او مالك دنيا و آخرت است. هم در دنيا او مالك است هم در آخرت. اين معنا را يك موحد و يك معتقد كه اهل كتاب آسماني است اهل قرآن است مي‌فهمد. و ديگري نمي‌فهمد و مي‌گويد: \*«أليس لي مُلك مصر و هذه الانهار تجري من تحتي»\*(29) آنگاه يوم القيامه معلوم مي‌شود كه او مالك بود. كه يوم القيامه ظرف تملك خدا نيست. ظرف ظهور مالكيت خداست. آن روز معلوم مي‌شود كه اين مالك بود و مالك هست و مالك خواهد بود. نه آن روز خدا مالك مي‌شود امروز ديگران مالك باشند. روز قيامت ظرف تملك حق نيست، ظرف ظهور مالكيت حق است. آن روز معلوم مي‌شود كه خدا مالك است. و در همين سورهٔ سبأ باز سخني دربارهٴ مالكيت حق است، آيهٔ 42 همين سورهٔ سبأ كه مي‌فرمايد: \*«فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعاً و لا ضراً»\*(30) امروز كه روز قيامت است، هيچ كدام نسبت به ديگري مالك نفع و ضرر نيستيد در حالي كه در سورهٔ يونس و اعراف فرمود: در دنيا هم مالك نيستيد، در دنيا هم مالك نفع و ضرر خود نيستيد چه رسد به مالك نفع و ضرر ديگران. پس اگر در آيهٔ 42 سورهٔ سبأ فرمود: \*«فاليوم لا يملك بعضكم لبعض نفعاً و لا ضراً»\*(31) يعني امروز كسي نمي‌تواند به ديگري نفع برساند يا آسيب برساند، يعني امروز براي شما روشن شده است. نه اينكه در دنيا مي‌توانستيد و امروز نمي‌توانيد. و گر نه صريحاً در دنيا به رسولش فرمود: \*«لا املك»\* بگو: \*«لا املك لنفسي نفعاً و لا ضراً»\*(32) قيامت روز ظهور مالكيت حق است. و آن كس كه مي‌گويد «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»(33) هم امروز مي‌بيند \*«لله ملك السموات و الارض»\*(34) را. هم امروز مي‌گويد: \*«لا املك لنفسي نفعاً و لا ضراً»\*(35) را. هم امروز مي‌داند كه (لا يملك احد‍‌ لاحد نفعاً و لا ضراً). بنابراين آنچه كه در سورهٔ زخرف از فرعون نقل كرده است، آيهٔ 51 سورهٔ زخرف كه \*«و نادي فرعون في قومه قال يا قوم أليس لي ملك مصر و هذه الانهار تجري من تحتي»\*(36) نشانهٴ آن است كه فرعون رب عالمين را نشناخت و اگر كسي اين چنين بگويد، بگويد امروز كذا فردا خدا، امروز كار ما، فردا كار خدا، اين موحد كامل نخواهد بود.  قيامت ظرف ظهور مالكيّت خداى سبحان  زيرا براي خدا امروز و فردا يكسان است. همانطور كه فردا مالك است امروز هم مالك است. اين يوم الدين ظرف مالكيت يا تملك حق سبحانه نيست، ظرف ظهور مالكيت مطلقهٴ اوست. ظرفي است كه در آن ظرف \*«برزوا لله الواحد القهار»\*(37) آن روز مي‌فهمند كه غير از خدا مالكي نبود و نيست. پس اگر كسي اين چنين بيانديشد، بگويد من بر اين امر سلطه دارم او در همان مقطع موحد كامل نخواهد بود. چون چيزي مشكل‌تر از توحيد نيست و چيزي هم پر فضيلت‌تر از توحيد نيست.  توحيد انسان را از فرش به عرش مى‌رساند  از اميرالمؤمنين (عليه‌الصلوه‌وعليه‌السلام) سؤال كردند، بعد از اينكه فرمود: «سلوني قبل ان تفقدوني»(38) ابن كواء سؤال كرده است از آنجا كه شما ايستاديد تا عرش خدا چقدر فاصله است؟ حضرت فرمود: «سل متعلماً و لا تسئل متعنتاً»(39)؛ منظورت چيز فهميدن باشد اينطور سؤالها را مطرح نكن و اين طور دور سؤال نكن. آنگاه فرمود:‌ «من موضع قدمي»(40) يعني اينجا كه من ايستاده‌ام «الي عرش ربّي أن يقول قائل مخلصاً لا اله الا الله»(41)؛ كه اين توحيد انسان را از فرش به عرش مي‌رساند. حالا معلوم مي‌شود كه اين حديث شريف كه مرحوم صدوق (رضوان‌الله ‌عليه) در توحيد نقل كرده است كه رسول خدا (صلّي‌الله ‌عليه ‌و آله) فرمود: «ما قلت و لا قال القائلون قبلي مثل لا اله الا الله»(42) اين يعني چه؟ حضرت فرمود نه من، نه هيچ كسي قبل از من كلمه‌اي را به عظمت لا اله الا الله نياورده. توحيد از همهٴ كارها مشكلتر و از همهٴ كارها افضل است. «افضل الذكر لا اله الا الله» انسان به حق معتقد باشد كه مالك چيزي نيست. خيلي از كارها را كه وقتي تحليل بكنيد، مي‌بينيد راه، راه فرعون است و انسان مي‌گويد اين مال من است من خودم زحمت كشيدم و مانند آن. اگر كسي اينچنين بيانديشد. اين انديشه‌اش درست نيست. بگويد \*«اليس لي ملك مصر»\*(44)؛ مگر نفوذ مصر مال من نيست \*«و هذه الانهار تجري من تحتي»\*(44)  موحد، أهل بيعت راستين  و اگر كسي خود را هم مَلِك و نافذ در يك امري بداند اين معلوم مي‌شود با خدا بيعت نكرده است. چون بيعت با خدا يعني بيع جان و مال. اگر كسي مسلمان است و موحد است يعني با خدا بيعت كرد. بيعت كرد يعني چه؟ يعني باع نفسه و ماله من الله سبحانه و تعالي. اين معني بيعت. پس اگر جان و مال خود را با بيعت، بيع كرد و به خودش فروخت حرفش اين است \*«لا املك لنفسي نفعاً و لا ضرا»\*(45) اين معناي بيعت است و اگر كسي خود را مالك دانست معلوم مي‌شود، بيع نكرد چون بيعت كردن و بيع كردن با مالك مثمن بودن سازگار نيست. انسان مثمن را بفروشد و بعد مالك مثمن هم باشد اين كه نيست. اگر ما احساس كرديم در گوشه‌اي از كارهايمان مالكيم و مَلِكيم، معلوم مي‌شود در همان گوشه بيعت نكرده‌ايم. چطور در مسائل عادي اگر يك كتابي را بفروشيم يا فرشي را بفروشيم خود را مالك آن فرش يا كتاب نمي‌دانيم، آنگاه با خدايمان بيعت كرديم يعني بيع كرديم يعني جان و مال را فروختيم بعد خود را مالك مي‌دانيم. اين فرض ندارد. يك موحد كسي است كه (باع نفسه و ماله من الله سبحانه تعالي) لذا «لا يملك لنفسه نفعاً‌ و لا ضرا و لا موتا و لا حياة و لا نشورا»(46) اين خاصيتش است. اينكه مي‌گويد: \*«يا قوم أليس لي ملك مصر و هذه الانهار تجري»\*(47) اين فكر، فكر توحيدي نيست. خداي سبحان اين را تخطئه مي‌كند، مي‌گويد قيامت معلوم مي‌شود كه تو ملك نبودي و باز سورهٔ شوري مشابه اين معني آمده است. كه عده‌اي مالكيت را به غير خداي سبحان و ملك و فرمانروايي را به غير خداي سبحان نسبت دادند.  سؤال...  جواب: نه او بيع تكويني است ديگر يعني كسي كه مؤمن هست موحد هست يعني معتقد هست كه چيزي در عالم مال او نيست لذا اگر در شؤون هستي خود هم بخواهد تصرف بكند بايد او اجازه بدهد. حالا چون جان خود را و مال خود را فروخت، حالا اگر خواست با اين چشم جايي را ببيند،‌ اين تصرف در مِلك غير است بايد آن غير اجازه بدهد. اگر خواست چيزي را بشنود انسان اينطور نيست كه بگويد من آزادم، گوش من است به هر چه بخواهم گوش مي‌دهم يا چشم من است بخواهم به هر جا نگاه كنم كه. اين تصرف در ملك غير است بالغير بالأذن. لذا اگر خواست چيزي را ببيند بايد اجازه بگيرد، بشنود بايد اجازه بگيرد. جايي برود بايد اجازه بگيرد. حرفي بزند بايد اجازه بگيرد. اينطور نيست كه انسان هر كاري خواست بكند مجاز باشدكه.  سؤال...  جواب: آن هم در بحثي از روزهاي قبل گذشت كه مسأله بيع، مسأله شراء‌، مسأله اجر و مانند آنكه تعبير مي‌كند تشويقي است و الا ما كه چيزي نداريم كه به او بفروشيم يا طلبي از او نداريم كه از او اجر بخواهيم يا كار را براي آن نكرديم كه او به ما اجر مرحمت كند. تعبير بيع، تعبير شراء، تعبير اجر فقط تشويقي است.  بنابراين اگر كسي اينچنين بيانديشد كه من مالك يك امريم اين با توحيد سازگار نيست.  پس \*«مالك يوم الدين»\*(48) يعني روز جزا ظاهر مي‌شود كه مالك مطلق خدا بود. نه خدا مالك روز قيامت است يعني در روز قيامت خدا مالك است. اين يوم ظرف ظهور مالكيت مطلقهٴ‌ خداست. يعني \*«لله ملك السموات و الارض»\*(49) آن روز ظهور مي‌كند. نه آن روز ظرف تحقق باشد، آن روز ظرف تلبس خدا به اين وصف باشد و مانند آن. همانطوري كه قدوس بودن خدا اينچنين است. خدا الملك القدوس است \*«هو الملك القدوس»\*(50). ملك از اسماء جماليهٴ خداست، همواره خدا ملك است. قدوس از اسماء جلاليهٴ‌ خداست، همواره او قدوس است. منتها در دنيا براي يك عده روشن نيست در آخرت روشن مي‌شود. نه اينكه در آخرت خداي سبحان به اين اوصاف متصف بشود او دائماً‌ ملك قدوس است دائماً‌ ملك است. دائماً‌ قدوس است.  مالكيّت اعتبارى انسان در روابط اجتماعى  خداي سبحان براي نظم امور اجتماعي، افراد را نسبت به يكديگر مالك مي‌داند، مسائل را ملك افراد مي‌داند، مال را به افراد نسبت مي‌دهد ارث را بين ورثه تقسيم مي‌كند،‌ مي‌گويد به اينكه \*«لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل»\*(51) هر كس هر چه كسب كرده است مال خود اوست و مانند آن. \*«الا ان تكون تجاره عن تراض منكم»\*(52) و نظائر آن. وقتي كه افراد را نسبت به هم مي‌سنجد، مسائل اجتماعي را نسبت به هم مي‌سنجد مي‌گويد كه هر كسي كه كاري كرد نسبت به ديگري مالك است \*«لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل»\*(53)‌ اما وقتي حساب مردم را با خودش مي‌سنجد، مي‌فرمايد: شما مالك نيستيد. \*«انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه»\*(54) ديگر نمي‌فرمايد : انفقوا من اموالكم. مي‌فرمايد شما خليفهٴ‌ من هستيد. مالك منم آنچه را كه من به شماي خليفه دستور مي‌دهم انفاق كنيد. يا \*«آتوهم من مال الله الذي اتاكم»\*(55)؛ از مال خدايي كه خدا به شما داد اعطا كنيد.  بنابراين يك روابط اجتماعي هست كه اين روابط اجتماعي مسائل اقتصادي را تنظيم مي‌كند. هر كسي از راه حلال چيزي را بدست آورد مال اوست و نمي‌شود در مال كسي بدون اذن او تصرف كرد. اما وقتي همهٴ اموال را و مالكين را به خداي سبحان نسبت مي‌دهيم، معلوم مي‌شود كه اموال و مالكين اموال، همه و همه ملك خدايند. لذا در سورهٔ حديد مي‌فرمايد: \*«انفقوا مما جعلكم مستخلفين»\*(56)،‌ \*«اتوهم من مال الله الذي اتاكم»\*(57) در بيانات حضرت امير در نهج هست كه خدايا تو مالكي و تو ما را مالك كردي و اگر از ما گرفتي يك تكليف داريم، مادامي كه در اختيار ماست يك تكليف ديگري داريم. اينطور نيست كه چيزي را خداي سبحان به كسي بدهد، تفويض كند و از ملك خداي سبحان بيرون برود و چيزي مالك بشود. \*«لا يملكون مثقال ذرة»\*(58) چه الههٔ آنها و چه غير آلههٔ آنها. \*«لم يكن له شريكٌ في الملك»\*(59)‌ اين نكره در سياق نفي هرگونه شريكي را سلب مي‌كند. پس \*«مالك يوم الدين»\*(60) يعني خداي سبحان كه مالكيت مطلقه دارد در روز جزا روز پاداش، اين مالكيت مطلقه ظهور مي‌كند و اگر كسي توانست به مرحلهٴ‌ علم اليقين برسد، اينگونه از مسائل به خوبي براي او روشن مي‌شود. چه اينكه بالاتر از اين هم براي او روشن مي‌شود.  مالكيّت مطلقهٴ خداي سبحان برهاني ديگر بر محمود بودن  آنگاه يكي از ادلهٴ محمود بودن خداي سبحان، همين مالكيت مطلقهٴ اوست كه در روز قيامت ظهور پيدا مي‌كند و اين \*«مالك يوم الدين»\*(61) چه اينكه \*«الرحمن الرحيم»\*(62) و ساير اوصاف دليل محمود بودن خداست، سند معبود بودن و مستعان بودن خداي سبحان هم هست كه جملهٴ بعد اين است؛ \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*(63).  «و الحمد لله رب العالمين»  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (2) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (3) سورهٔ بقره، آيهٔ 247.  (4) سورهٔ يوسف، آيهٔ 101.  (5) سورهٔ مائده، آيهٔ 120.  (6) سورهٔ اسراء، آيهٔ 111.  (7) سورهٔ مائده، آيهٔ 120.  (8) سورهٔ اسراء، آيهٔ 111.  (9) سورهٔ اسراء، آيهٔ 111.  (10) سورهٔ نور، آيهٔ 55.  (11) سورهٔ اسراء، آيهٔ 111.  (12) سورهٔ يونس، آيهٔ 49.  (13) سورهٔ اعراف، آيهٔ 188.  (14) سورهٔ مائده، آيهٔ 25.  (15) سورهٔ اعراف، آيهٔ 188.  (16) سورهٔ مائده، آيهٔ 25.  (17) سورهٔ مائده، آيهٔ 25.  (18) سورهٔ مائده، آيهٔ 25.  (19) سورهٔ اعراف، آيهٔ 188.  (20) سورهٔ انسان، آيهٔ 3.  (21) سورهٔ اسراء، آيهٔ 111.  (22) سورهٔ سبأ، آيهٔ 22.  (23) سورهٔ سبأ، آيهٔ 22.  (24) سورهٔ سبأ، آيهٔ 22.  (25) سورهٔ سبأ، آيهٔ 22.  (26) سورهٔ سبأ، آيهٔ 22.  (27) سورهٔ سبأ، آيهٔ 23.  (28) سورهٔ سبأ، آيهٔ 23.  (29) سورهٔ زخرف، ايه 51.  (30) سورهٔ سبأ، آيهٔ 42.  (31) سورهٔ سبأ، آيهٔ 42.  (32) سورهٔ اعراف، آيهٔ 188.  (33) غرر الحكم، ص 119.  (34) سورهٔ مائده، آيهٔ 120.  (35) سورهٔ اعراف، آيهٔ 188.  (36) سورهٔ زخرف، آيهٔ 51.  (37) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 48.  (38) بحار، ج 10، ص 121.  (39) مستدرك الوسايل، ج 5، ص 358؛ بحار، ج 10، ص 122.  (40) مستدرك الوسايل، ج 5، ص 358؛ بحار، ج 10، ص 122.  (41) مستدرك الوسايل، ج 5، ص 358؛ بحار، ج 10، ص 122.  (42) توحيد صدوق، باب ثواب الموحدين و العارفين، حديث 1.  (43) سورهٔ زخرف، آيهٔ 51.  (44) سورهٔ زخرف، آيهٔ 51.  (45) سورهٔ اعراف، آيهٔ 188.  (46) بحار، ج 84، ص 277.  (47) سورهٔ زخرف، آيهٔ 51.  (48) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (49) سورهٔ مائده، آيهٔ 120.  (50) سورهٔ حشر، آيهٔ 23.  (51) سورهٔ نساء، آيهٔ 29.  (52) سورهٔ نساء، آيهٔ 29.  (53) سورهٔ نساء، آيهٔ 29.  (54) سورهٔ حديد، آيهٔ 7.  (55) سورهٔ نور، آيهٔ 33.  (56) سورهٔ حديد، آيهٔ 7.  (57) سورهٔ نور، آيهٔ 33.  (58) سورهٔ سبأ، آيهٔ 22.  (59) سورهٔ اسراء، آيهٔ 111.  (60) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (61) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (62) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (63) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |